

## شصت سال با دکتر سید جعفر شهیدی

دکتر مهدی محقق

به نام خداوند جان و خرد

وان ما رفته گیر و می اندیش  
وز شمار خرد هزاران بیش

کاروان شهید رفت از پیش  
از شمار دو چشم یک تن کم

شصت سال با  
دکتر سید جعفر  
شهیدی

۴۲

از آن روزی که من در تالار زیر ساعت مدرسه عالی سپهسالار (دانشگاه شهید مطهری فعلی) برای نخستین بار، در سال ۱۳۲۷ سید جعفر شهیدی را که تازه از نجف برگشته بود، ملاقات کردم، تا کنون که سال ۱۳۸۷ است، شصت سال تمام می گذرد. من و او گذشته‌ای یکسان داشتیم؛ یعنی از حوزه برخاسته بودیم و هر دو اهل طیلسان و عمامه و ردا بودیم و هر دو خود را برای محیطی بازتر از حوزه آماده می کردیم و فضایی فراختر را برای اهداف خود می جستیم. دکتر شهیدی از نجف و من از مشهد به تهران آمده بودیم و در همین سال‌ها مرحوم شهید مرتضی مطهری و شهید سید محمدحسین بهشتی از قم و مرحوم عبدالجواد فلاطوری، که معروف به حکیمی بود، و محمدجعفر جعفری لنگرودی و احمد مهدوی دامغانی از حوزه علمی مشهد به تهران آمده بودند و منظور همه این بود که علما و عملاً دایره فعالیت خود را برای اهداف عالی‌ای که در نظر داشتند، توسعه دهند.

هرچند که اهداف نامبرندگان براساس ساختار روحی و بینش روانی آنان مختلف بود، ولی همه در چند هدف مشترک بودند و آن، این بود که خود را از محیط بسته حوزه بیرون کشند و با آنچه در دانشگاه‌ها و مراکز علمی داخلی و خارجی می گذرد، آشنا گردند و بسنده نکنند بر این که فقط در مساجد و منابر برای طیفی خاص از مردم، علم و دانش خود را انتشار دهند، بلکه به محیط دانشگاهی راه یابند تا با نسل جدید و فرهیختگان امروزی روبه‌رو گردند که محصول علمی آنان شمول

فراگیری بیشتری داشته باشد. برخی از آنان، از جمله من و فلاطوری، از همان اول در صدد بودیم که گام خود را از دروازه‌های کشور فراتر نهمیم و علم خود را در سطح بین‌المللی عرضه نماییم، که او در آلمان و من در انگلستان و کانادا بر کرسی تدریس علوم و معارف و فرهنگ اسلامی تکیه زدیم. دکتر شهیدی نیز همین اهداف را با عنایت و توجه به کشورهای عربی و اسلامی دنبال می‌کرد. از این‌روی، از همان آغاز جوانی که به نجف رفته بود، در صدد برآمد که بتواند به عربی تکلم کند و به عربی بنویسد. هم از این‌روی، وی از معدود کسانی است که از حوزه برخاستند و توانستند مستقیماً با بزرگان علم و ادب کشورهای عربی و رؤسای دانشگاه‌های آن کشورها رابطه و تماس علمی مستقیم داشته باشند.

من در سال ۱۳۳۰، پس از اخذ لیسانس از دانشکده معقول و منقول، به استخدام دولت درآمد و در دبیرستان ابومسلم، واقع در بازارچه آقا شیخ هادی (خیابان ابوسعید فعلی)، به تدریس عربی و فارسی پرداختم و در همان سال، دکتر شهیدی نیز در همان دبیرستان شروع به کار کرد و در سال ۱۳۳۲ دوره دانشکده علوم معقول و منقول را به اتمام رسانید. من و او، که هر دو فارغ‌البال بودیم، پس از تدریس روزانه، به کتاب‌فروشی‌ها سر می‌زدیم که هم اگر کتاب تازه‌ای وارد بازار شده بود، به دست آوریم و هم در آنجا به دیدار برخی از فضلا و استادان نایل آییم.

در همان سال‌هایی که من و دکتر شهیدی در دبیرستان ابومسلم دبیر بودیم، ایشان با مرحوم دهخدا در تدوین *لغت‌نامه* همکاری داشتند. روزی از ایشان خواهش کردم که برای من وقتی بگیرند که من هم به دیدار آن دانشمند برسم. وقتی به خیابان ایرانشهر که هنوز لغت‌نامه در آنجا متمرکز بود، رفتم، دهخدا بسیار بسیار عصبانی بود از این که شاه با کمک بیگانگان کودتای ۲۸ مرداد را طرح‌ریزی کرده و به من و دکتر شهیدی سفارش می‌کرد که شما دبیر دبیرستان هستید، بیش از هر چیز لازم است که درس میهن‌پرستی و بیگانه‌ستیزی را به نسل جوان بیاموزید. او با اشاره به یکی از روزنامه‌های روز که در کنارش بود، گفت: نه این میهن‌پرستی کاذب خائنه که اینها ترویج و تبلیغ می‌کنند. در ارتباط با این حالت روحی، قطعه‌ای را که تحت عنوان «در چنگ دزدان» سروده بود و تلمیح و اشاره غیرمستقیم به وضع سیاسی روز داشت، برای ما خواند. بنابراین یگانه دیدار من با مرحوم علامه دهخدا به برکت وجود دکتر شهیدی صورت گرفت. آغاز قطعه یادشده، که همان وقت در مجله *نیما* چاپ شده بود، چنین بود: «گفت با یاران خلیفه نیم‌شب» (دهخدا ۱۳۷۸: ۱۰۱).

در سال‌های آغازین که من و دکتر شهیدی در دبیرستان ابومسلم به تدریس عربی و فارسی می‌پرداختیم، متوجه نقصان و کاستی‌های کتاب‌های درسی، به ویژه کتاب‌های عربی شدیم. دکتر شهیدی معتقد بود که هر چند ما عربی را بیشتر برای استفاده از متون فلسفی و کلامی و عرفانی و تاریخی و جغرافیایی می‌خوانیم، نمی‌باید از مکالمات ابتدایی به زبان عربی و یا نگارش مقدماتی عربی بی‌بهره باشیم و این موجب شرمساری است که دانشگاه‌های ما دانشجو را به دوره‌های دکتری برسانند و حوزه‌ها طلاب را به مرحله اجتهاد رهبری کنند، ولی تربیت‌شدگان این مراکز علمی نتوانند یک جمله ساده را به عربی تکلم کنند و یا در نگارش به کار برند، به ویژه که ارتباط ما روزبه‌روز با کشورهای عربی افزون می‌گردد. ما در سال ۱۳۳۵ سه جلد کتاب عربی که شامل صرف و نحو و قرائت بود، برای تدریس در دبیرستان‌ها تألیف کردیم که در آن کوشش شدن کاستی‌های گذشته برطرف گردد و سیاق نگارش به گونه‌ای باشد که دانشجو از آغاز، شوق و ذوق به عربی پیدا کند و

به جنبه‌های مختلف آن، همچون تکلم و نگارش، دست یابد.

دکتر شهیدی به عنوان یک معلم، بسیار خود را متعهد می‌دانست که قبلاً درس را مطالعه کند و با دست پُر سر کلاس حاضر شود، و این تعهد علمی و اخلاقی در همان زمانی که در دبیرستان ابو مسلم در کلاس‌های هفتم و هشتم و نهم درس می‌داد، با او بود تا زمانی که در دانشکده ادبیات به تدریس در دوره‌های لیسانس و فوق‌لیسانس و دکتری می‌پرداخت. شاگردان او، اعم از دبیرستانی و دانشگاهی، نه تنها از علم سرشار او استفاده می‌کردند، بلکه شیفته و فریفته اخلاق انسانی او می‌شدند. در حال حاضر بسیاری از شاگردان او همچون مریدان در هر مجلس و محفل از سیرت علمی و عملی او یاد می‌کنند و می‌کوشند تا خود را به او متشبّه سازند و چنان وانمود می‌کنند که شهیدی مراد و مرشدی بوده است که خرقه علم و عمل خود را به آنان تفویض کرده است. هم‌اکنون در دانشگاه‌های بزرگ کشور و مراکز آموزش عالی، شاگردان او به تدریس زبان و ادبیات فارسی می‌پردازند و از گفتار و کردار و رفتار آنان نفس گرم شهیدی احساس می‌شود.

من در سال ۱۳۳۸ و دکتر شهیدی در سال ۱۳۴۰ دکتری خود را در رشته زبان و ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به اتمام رساندیم و در همان سال شروع به تدریس در همان دانشکده کردیم. من از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ در دانشگاه لندن تدریس می‌کردم و در این فاصله میان ما جدایی افتاد؛ هر چند که من در جریان فعالیت‌های علمی و نشر کتاب‌ها و مقالات او بودم.

شصت سال با  
دکتر سید جعفر  
شهیدی

۴۴

در سال ۱۳۳۷ مرحوم استاد جلال‌الدین همایی مرا به مرحوم سپید فرج‌الله آق‌اولی، رئیس انجمن آثار ملی (انجمن آثار و مفاخر فرهنگی فعلی) معرفی کرد و فرمود: من دیگر پیر شده‌ام و این جوان می‌تواند در برخی از امور علمی راهنمای شما باشد. طی آمد و شد به آن انجمن، از من خواسته شد کتابی از عطار را تصحیح کرده و برای چاپ به آنان تقدیم دارم. من *اشترنامه* عطار را به آنان دادم، که در سال ۱۳۳۹ چاپ کردند. آنان خواستند تا برخی از دوستان فاضل را برای همکاری با آنان معرفی نمایم و من دکتر شهیدی و استاد سید عبدالله انوار را معرفی کردم که دکتر شهیدی *دره نادره* و استاد انوار *تاریخ جهانگشای نادری* را به آنان تقدیم داشتند. دکتر شهیدی در این کتاب، تسلط خود را بر عبارات فارسی و عربی متکلف و مصنوع آشکار ساخت و مشکلات کتاب را حل نمود و همین موجب شد که رساله دکتری دکتر شهیدی - که درباره مشکلات *دیوان انوری* بود، به وسیله آن انجمن چاپ و منتشر شود. دکتر شهیدی در این کتاب نیز زبردستی و چیرگی خود را در حل دشواری‌های دیوان نشان داد و همین ممارست در امر دیوان، او را آماده ساخت که پس از وفات استاد بدیع‌الزمان فروزانفر که سه جلد از شرح *منوی شریف* را به نگارش درآورده بود، با تألیف هفت جلد دیگر، کار استاد خود را به انجام و اتمام برساند.

مقارن آشنایی با دکتر شهیدی در مدرسه عالی سپهسالار، اتفاق دیدار و آشنایی با دکتر سید علی موسوی بهبهانی دست داد، و ما هر سه معمم بودیم و در یک آفت دوستی قرار گرفتیم. هر سه پس از تدریس در دبیرستان‌ها عصرها، به کتاب‌خانه‌ها سر می‌زدیم و برخی اوقات به دیدن استادانی همچون استاد محمود شهابی، دکتر غلامحسین صدیقی و استاد سید محمد مشکوة می‌رفتیم. در روز تشییع جنازه مرحوم شهیدی، آقای محمدی اردهالی را در محوطه دانشگاه دیدم. او گفت که من

شما سه تن را «سه تفنگدار» نامیده بودم و هر روز عصر در انتظار دیدارتان بودم. ما سه نفر در سه مجمع دوستانه و عالمانه نیز یکدیگر را می‌دیدیم: یکی مجلسی بود که دوستان سید عبدالله انوار در باغ خود در دزاشیب داشت. او و دکتر موسوی بهبهانی در لغت‌نامه دهخدا با دکتر شهیدی همکاری داشتند. در مجلس عصرهای جمعه انوار افرادی از هر طبقه گرد می‌آمدند و اغلب به بحث‌های علمی می‌پرداختند. تا آنجا که به خاطر دارم، به جز من و دکتر شهیدی و دکتر موسوی، آقایان دکتر محمدباقر هوشیار و دکتر سیداحمد فرید و دکتر امیرحسین آریان‌پور و سید جلال‌الدین آشتیانی و محمدنخشب و سید محمد حسین انوار - پدر دکتر محمود انوار- و دکتر خدایار محبی و دکتر علی اکبر شهبازی و دکتر غلامرضا شهری و سرتیب ناصر فرید و دکتر عبدالجواد فلاطوری - در مواقعی که در تهران بود - گرد می‌آمدند؛ مجلس دیگر، مجلسی بود که ظهرهای چهارشنبه در مدرسه عالی سپهسالار در زیر ساعت، اتاق مرحوم احمد راد، مستوفی مدرسه، تشکیل می‌شد و شماری چند از فضلا و دانشمندان در آن محفل دوستانه و علمی گرد می‌آمدند. این گروه که به «اصحاب چهارشنبه» معروف گشته بودند، طی دو - سه ساعتی در محیط آرام مدرسه به بحث‌های علمی و گفت‌وگوهای دوستانه می‌پرداختند. این مجلس که من در سال ۱۳۳۷ به آن پیوستم، تا چند سال پس از انقلاب نیز ادامه داشت. یکی دو سالی در مدرسه و سپس در برخی از منازل تشکیل می‌گردید. آخرین آن در منزل مرحوم حسین خدیوچم بود که در آن مرحوم دکتر عبدالحسین زرین کوب هم حضور داشتند. در یکی از جلسه‌ها که آیت‌الله امامی کاشانی هم در آن با ما بودند، امام جمعه تهران، آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، قبل از ریاست جمهوری و رهبری انقلاب اسلامی، به آن جمع ملحق شدند.

مرحوم مطهری به من گفته بود که او را با برخی از دانشمندان خارجی که به تهران می‌آیند یا از تهران می‌گذرند، آشنا کنم. مجلس نهار چهارشنبه مناسب‌ترین فرصت برای این امر بود و من آقایان پروفسور ایزوتسو و پروفسور لندلت و پروفسور کلیانسکی و پروفسور پانیکار و دکتر معن زیاده را به تفاریق به مدرسه سپهسالار بردم و میان اینان و مرحومان مطهری و شیخ محمدعلی حکیم و احمد آرام و دکتر سیدجعفر شهیدی گفت‌وگوها و مفاوضاتی در می‌گرفت. آرامش مدرسه و تنوع ذوق افراد و راحتی و آزادی در بحث‌ها، فضایی معنوی و روحانی به وجود آورده بود که پروفسور ایزوتسو کرارا می‌گفت: «روحانی‌ترین فضایی که در مدت عمرم دیده‌ام، همین مجلس بوده است».

اصحاب چهارشنبه عبارت بودند از آقایان احمد آرام، احمد راد، علی محمد عامری، حسن مبرهن، استاد مجتبی مینوی، دکتر محمد معین، دکتر سیدجعفر شهیدی، دکتر سیدعلی موسوی بهبهانی، دکتر احمد مهدوی دامغانی، استاد شهید مرتضی مطهری، استاد شیخ عبدالله نورانی، استاد سید محمد فرزانه، شیخ محمدعلی حکیم، استاد سیدمحمد محیط طباطبایی، استاد حبیب یغمایی، حسین خدیوچم، دکتر غلامحسین یوسفی، دکتر ابراهیم تیموری، محمدوحید مازندرانی و چند تن دیگر که گاه‌به‌گاه به آن جمع می‌پیوستند. مرحوم سید محمد کاظم عصار و مرحوم شیخ حسینعلی راشد که در مدرسه تدریس می‌کردند نیز به ما ملحق می‌شدند ولی برای نهار به منزل خود می‌رفتند.

مجلس سوم، انجمن فلسفه و علوم انسانی بود که ماهی یکبار تشکیل می‌شد و یکی از اعضا در آن سخنرانی می‌نمود. ریاست این انجمن را سیدحسن تقی‌زاده عهده‌دار بود و پس از او دکتر علی‌اکبر سیاسی ریاست آن را به عهده گرفت. حاضران در این جلسه، از نسل گذشته، افرادی همچون دکتر عیسی صدیق و دکتر یحیی مهدوی و دکتر غلامحسین صدیقی و دکتر سید احمد فرید و دکتر نصرت‌الله باستان - چشم‌پزشک - بودند و از نسل بعد، افرادی همچون دکتر سید جعفر شهیدی و دکتر سیدعلی موسوی بهبهانی و دکتر امیرحسین آریان‌پور و شیخ عبدالله نورانی و دکتر احسان نراقی و سید عبدالله انوار. این انجمن وابسته به یونسکو بود و علاوه بر سخنرانی‌های اعضا، فهرست نسخه‌های خطی مدرسه سپهسالار را هم چاپ و منتشر می‌ساخت.

من هیچ‌گاه در لغت‌نامه کار نکردم؛ ولی برای دیدن دکتر شهیدی و دکتر موسوی بهبهانی و سید عبدالله انوار گاه‌گاه به آنجا سر می‌زدم. فقط یک‌بار به خواهش دکتر شهیدی، در غیاب او، که به بروجرده رفته بود، عهده‌دار تنظیم مقاله «صلاح‌الدین زرکوب» شدم تا وقتی که او مراجعت کرد.

دکتر شهیدی و دکتر موسوی بهبهانی و من که بیشتر با هم بودیم، گاهی برای تفریح و تنزه به کوه‌های بالای دربند می‌رفتیم و یک روز را فارغ از بحث و درس و دبیرستان و لغت‌نامه سپری می‌کردیم و گاهی هم به زیارت حضرت عبدالعظیم می‌رفتیم و ساعتی را هم در مدرسه طلبگی آن شهر می‌گذراندیم و با برخی از اهل علم آن مدرسه، همچون شیخ محمد رازی و شیخ محمدرضا بروجردی به مباحثه و گفت‌وگو می‌پرداختیم و در برخی از اوقات به دیدار عالمانی که به تهران وارد می‌شدند، همچون آیات عظام شیخ عبدالحسین آل کاشف‌الغطا و سید هبه‌الدین شهرستانی و علامه شیخ عبدالحسین امینی، صاحب‌القدر، می‌رفتیم و با آنان به بحث و گفت‌وگو می‌نشستیم.

در سال ۱۳۴۷ که من پس از سه سال تدریس در کانادا به تهران بازگشتم، پروفیسور فضل‌الله رضا رئیس دانشگاه تهران شد و دکتر سید حسین نصر را به ریاست دانشکده ادبیات و علوم انسانی منصوب کرد. سیاست علمی دکتر نصر بر این بود که افرادی را که سابقه تحقیق علمی و تدریس توفیق‌آمیز داشتند، به ریاست گروه‌های آموزشی بگمارد و در این راستا دکتر شهیدی را به مدیریت گروه زبان و ادبیات عرب و مرا به مدیریت گروه زبان و ادبیات فارسی برگزید. از این‌روی، من و دکتر شهیدی گذشته از این که در شورای مدیران گروه با هم دیدار داشتیم، در بسیاری از جلسه‌های مشورتی در دانشگاه و دانشکده با هم بودیم. در این زمان، دانشکده ادبیات بهترین زمان‌های خود را طی می‌کرد و بسیاری از ایران‌شناسان و اسلام‌شناسان به تهران می‌آمدند تا با استادان آن دانشکده همکاری داشته باشند؛ از جمله پروفیسور ایزوتسوی ژاپنی که طی چندین سال اقامت در ایران، در مؤسسه مطالعات اسلامی و انجمن فلسفه به تدریس فصوص‌الحکم ابن عربی پرداخت و ترجمه شرح منظومه حکمت سبزواری را که من و او در کانادا شروع کرده بودیم، در تهران به اتمام رساندیم. این مجموعه سال‌های بعد در نیویورک چاپ و منتشر شد؛ پروفیسور هانری کرین که هر ساله چند ماه به ایران می‌آمد و علاوه بر جلسات سخنرانی در دانشکده ادبیات، با یاری دکتر سیدحسین نصر به قم می‌رفت و با علامه طباطبایی گفت‌وگو کرد؛ عبدالرحمن بدوی که برای کنگره ابوریحان بیرونی به ایران آمده بود، مدت یک سال در ایران اقامت گزید و کتاب *افلاطون فی الاسلام* را برای مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل - آماده ساخت؛ پروفیسور ریچارد والزر که کتاب *آرای‌المدينة الفاضله فارابی* را به مدت شش هفته در مؤسسه مطالعات اسلامی تدریس کرد

شصت سال با  
دکتر سید جعفر  
شهیدی

و سپس آن را در آکسفورد چاپ و منتشر ساخت. گذشته از این، پروفیسور محمد ارکون از فرانسه و پروفیسور فرید جبر از لبنان برای سخنرانی به ایران آمدند. آرگن بر جاویدان خرد ابن مسکویه و جبر بر *فصوص الحکمه* استرآبادی، از انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی، مقدمه نوشتند و بالاخره پروفیسور ریموند کیلبانسی از کانادا به ایران آمد که گذشته از سخنرانی‌هایی که در دانشکده ادبیات کرد، مقاله‌ای از من به زبان انگلیسی تحت عنوان «فلسفه اسلامی در ایران معاصر» گرفت و آن را در مجموعه چند جلدی *فلسفه در جهان معاصر* منتشر ساخت.

در چنین محیطی، من و دکتر شهیدی و دکتر عباس زریاب‌خویی، مدیر گروه تاریخ، و دکتر عزت‌الله نگهبان، مدیر گروه باستان‌شناسی، که نسل جوان آن دانشکده بودیم، موفق شدیم فضای دانشکده را تبدیل به یک آکادمی علمی کنیم که نه تنها از اقطار جهان دانشمندان و دانشجویان به آنجا روی می‌آوردند، بلکه بسیاری از دانشجویان ایرانی، همچون بهاء‌الدین خرمشاهی و کامران فانی دانشکده پزشکی را رها کرده و به دانشکده ادبیات پیوستند.

بنابراین، با قاطعیت می‌توان گفت که دکتر شهیدی در ارتقا و تعالی دانشکده نقش کلیدی و مؤثر داشته است.

دکتر شهیدی در تأسیس و تشکیل انجمن استادان زبان و ادب فارسی نیز سهمی بسزا داشت. با پیشنهاد او و دکتر غلامحسین یوسفی از مشهد و دکتر نورانی وصال از شیراز و دکتر منوچهر مرتضوی از تبریز و دکتر ضیاء‌الدین سجادی از تهران، ریاست آن انجمن را در سال ۱۳۵۰ پذیرفتم، که هم‌اکنون آن انجمن تحت عنوان «انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران» فعالیت‌های خود را دنبال می‌کند و نوزدهمین نشریه آن انجمن، کتاب *مقدمه/ادب جاراالله زمخشری* است که در سال ۱۳۸۶ چاپ و منتشر شده است.

دکتر شهیدی نه تنها همچون علی‌اصغر حکمت و مدرس رضوی و مجتبی مینوی و دکتر ذبیح‌الله صفا و دکتر پرویز ناتل خانلری در مجالس علمی (سینارها) سالیانه که در باشگاه بانک سپه برگزار می‌شد، شرکت و سخنرانی می‌کرد، بلکه مقالات ارزنده‌ای به نشریات و ارج‌نامه‌های انجمن که به مناسبت تقدیر و تکریم از استادان بزرگ به وسیله انجمن تشکیل می‌شد، تقدیم می‌داشت که از آن جمله است:

«قابلیت زبان فارسی برای تعبیر از مفهوم‌های مختلف علمی». ۱۳۵۴. گزارش نخستین مجلس علمی انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی. زیر نظر دکتر مهدی محقق. تهران.

«تدریس فارسی در دوره دبیرستان». ۱۳۵۵. مجموعه مقالات علمی و ادبی، تقدیم به استاد جلال‌الدین همایی. زیر نظر دکتر مهدی محقق. تهران.

«شرحی بر چند بیت مشکل از دیوان انوری». ۱۳۵۶. جشن‌نامه استاد مدرس رضوی. زیر نظر دکتر ضیاء‌الدین سجادی، با همکاری محمد روشن و اسماعیل حاکمی‌والا. تهران.

«چهره ناشناخته تشیع». ۱۳۸۱. مجموعه مقالات علمی و ادبی تقدیم شده به استاد احمد آرام. به اهتمام دکتر مهدی محقق. تهران.

این انجمن با همکاری اعضای توانای خود موفق شد پیش از انقلاب گزینش استادان را جهت تدریس زبان و ادب فارسی در اختیار گیرد و در انتخاب متون درسی در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها مداخله نماید و پس از تجدید فعالیت در سال ۱۳۸۴، سالی یک گردهمایی عمومی و سراسری در یکی از دانشگاه‌های مهم کشور و سالی چهار همایش موضوعی و تخصصی در شهرستان‌های

مختلف بر گزار نماید. از آنجا که آغاز فعالیت‌های انجمن با کمک و مساعدت دکتر شهیدی بوده است، دنباله و کوشش‌های اخیر آن نیز مرهون آن استاد بزرگ است که: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرٌ مِّنْ عَمَلِ بِهَا».

با فقدان دکتر شهیدی انجمن یکی از پایه‌های بزرگ و راه‌نمایان و راه‌گشایان خود را از دست داد که:

وَإِنَّ صَخْرًا لَّنَأْتِمُّ الْهُدَاةَ بِهِ  
كَأَنَّهُ عَلَّمَ فِي رَأْسِهِ نَارًا

در بسیاری از همایش‌های داخلی و خارجی، من و دکتر شهیدی با هم بودیم؛ از همایش‌های داخلی، کنگره‌های شیخ طوسی (۱۳۴۸)، کنگره رشیدالدین فضل‌الله همدانی (تهران و تبریز، ۱۳۴۸)، کنگره بیهقی (مشهد، ۱۳۴۹) و کنگره ناصر خسرو (مشهد، ۱۳۵۰) بود؛ و از همایش‌های خارجی، کنگره جهانی ابوریحان بیرونی در دانشگاه کابل (۱۳۵۲)، کنگره بین‌المللی الحضارة الاسلامیة بین الأوصال و التجدید در دانشگاه لبنان (۱۳۵۳)، کنگره بین‌المللی تاریخ علوم اسلامی در دانشگاه حلب (۱۳۵۸)، کنفرانس شیعه در دانشگاه تمپل (فیلا دلفیا، ۱۳۶۸) و کنگره سراسری استادان زبان و ادبیات فارسی در رامپور هند (۱۳۷۵).

در همه این مجامع، دکتر شهیدی همچون ستاره‌ای فروزان می‌درخشید و استادان بزرگ به او احترام می‌گذاشتند و از علم سرشار او بهره‌مند می‌گشتند. در لبنان دکتر احسان عباس، که متجاوز از دویست کتاب در فرهنگ و علوم اسلامی منتشر ساخته است، و در سوریه احمد یوسف الحسن، مؤسس معهد التراث العلمی العربی و مؤلف کتاب الهندسة الميكانيكية عند العرب، و در هند دکتر سید امیر حسن عابدی و نذیر احمد، که متجاوز از شصت سال زبان و ادب فارسی را در هند زنده نگه داشته‌اند، دکتر شهیدی را می‌ستودند و مقدم او را در آن همایش‌ها گرامی می‌داشتند. وقتی دولت جمهوری اسلامی ایران می‌خواست از دکتر امین عبدالمجید بدوی به پاس خدمات چندین دهه او به زبان و ادب فارسی در مصر تقدیر به عمل آورد، دکتر شهیدی مأمور ابلاغ این پیام و تقدیم این جایزه گردید.

شصت سال با  
دکتر سید جعفر  
شهیدی

۴۸

در طی مدتی که دکتر شهیدی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران تدریس می‌کرد، شاگردان بسیاری را تربیت کرد که هر یک از آنان در کشور خود استوانه‌ای برای ترویج زبان و ادب فارسی بودند، که از میان آنان می‌توان افراد زیر را نام برد: اظهر دهلوی از هند، ناجی طوقمانی از ترکیه، محمد سرور مولایی از افغانستان، امیکو اکادا از ژاپن، ویکتور الکک از لبنان و... این مایه تأسف است که دیگر دانشگاه‌های ما توانایی آن‌را ندارند که افراد زنده‌ای را پرورش دهند که هر یک از آنان استادانی را پروراندند که گسترش‌دهنده زبان و ادب فارسی باشند. دوره‌های کوتاه‌مدت بازآموزی هم فقط به زبان آنان کمک می‌کند؛ ولی همچنان ادبیات غنی ایران مغفول می‌ماند. از این‌روی، بسیاری از کرسی‌های زبان فارسی و ایران‌شناسی در کشورهای مختلف به وقفه و تعطیل کشانده شده است.

دکتر شهیدی در همان سال‌های آغاز تدریس در دبیرستان ابومسلم ازدواج کرد و مرا که یگانه و ابسته او در تهران بودم، به منزل مرحوم سید غلامرضا سعیدی، پدر همسرش، فرا خواند. مرحوم سعیدی مردی باایمان و فاضل و زبان‌دان بود و به جهت ارادتی که به مرحوم پدرم داشت، مرا می‌شناخت. یادم هست که در همان مجلس به من گفت که من منبرهایی از حاجی محقق استماع

کرده‌ام که آهن را تبدیل به موم می‌کرد.

من پس از بازگشت از لندن، در سال ۱۳۴۲ ازدواج کردم و رابطه خانوادگی میان ما آغاز شد و ما در جریان بزرگ شدن فرزندان دکتر شهیدی، شکوفه، حسین و محسن و احسان، قرار گرفتیم. کرا را به منزل ایشان در نارمک می‌رفتیم و در مهمانی‌ها هم که در آن برخی از استادان، همچون استاد مجتبی مینوی و دکتر امیرحسن یزدگردی و دکتر محمدامین ریاحی حضور داشتند، شرکت می‌کردیم. به خاطر دارم که دکتر شهیدی و من سفری خانوادگی به امام‌زاده داوود ترتیب دادیم. در فاصله میان کوتل خاکی و یونجه‌زار، آخرین فرزند دکتر شهیدی، یعنی شهید احسان شهیدی، همراه من بود. او از لطافت قریحه و ظرافت طبیعی برخوردار بود که مرا تحت تأثیر قرار داد و هنگامی که به جبهه جنگ تحمیلی رفت، که برگشتی برای آن نبود، بسیار بسیار اندوه‌ناک شدم. دکتر شهیدی که به رضایت خداوند رضا داده بود، هیچ‌گاه سخن از او با من در میان نیاورد و این فقدان را چنان که مرسوم بود، به رخ دیگران نکشید و امتیازی برای خانواده خود به شمار نیاورد. خداوند هر دو را با اجداد طاهرشان محشور گرداند.

دکتر شهیدی گذشته از فرزندان فرهیخته و فاضل و درس خوانده، آثار فراوانی از خود باقی گذاشت. مقالات او را شاگردان صمیمی و باوفایش در مجموعه‌ای به نام *از دیروز تا امروز* چاپ کردند و کتاب‌های او، که ترجمه فارسی *نهج البلاغه* و *اسطه العیقد آنهاست*، به چند گروه تألیف و تصحیح و ترجمه و نشر مجموعه‌ها تقسیم می‌شود. در آغاز کتاب *نامه شهیدی* عنوان‌های کتاب‌ها و مقالات او، یعنی مجموعه مقالاتی که دوستان و شاگردان او به او تقدیم داشته‌اند، دیده می‌شود. دکتر شهیدی در آثار علمی و ادبی و تاریخی خود ضوابط تحقیق و روش علمی دقیق را به کار می‌برد. نخستین کتاب او، *جنايات تاريخ*، که در سال ۱۳۲۷ منتشر شد، سر و صدای زیادی به راه انداخت. این کتاب نسبت به سایر آثار او از گونه‌ای دیگر بود. شهیدی در این کتاب به تحلیل وقایع تاریخی و سیاسی صدر اسلام می‌پردازد و قوت‌ها و ضعف‌ها و درستی‌ها و نادرستی‌ها را بیان می‌کند و با مقایسه آن وقایع با حوادث و رخدادهای روز در کشور، برخی از رجال سیاسی و روحانی و نیز روزنامه‌نگاران و استادان دانشگاه را به چالش و انتقاد می‌کشد و در این مصارعت، نخست‌وزیر و وزیر فرهنگ و شهردار وقت تهران و رئیس وقت اداره نگارش از نیش قلم او در امان نمی‌مانند. دکتر شهیدی در این کتاب برخی از مورخان و نویسندگان بزرگ عرب را نیز مورد نقد تیزبینانه خود قرار می‌دهد و آنان را در قضاوت‌های ناعادلانه و نامنصفانه خود درباره شیعه و اهل بیت - علیهم‌السلام - سرزنش می‌کند.

این سعادت بزرگ برای من است که به پاس دوستی شصت‌ساله با دکتر سید جعفر شهیدی، در موضعی قرار گرفته‌ام که نودمین مجلس بزرگ‌داشت مفاخر علمی کشور را در انجمن آثار و مفاخر فرهنگی برای آن دانشی‌مرد فرزانه قرار دهم.

منبع

- دهخدا، علی‌اکبر. ۱۳۷۸. *دیوان*. به کوشش سید محمد دبیرستانی. تهران: طه.